

استاد منوچهری دامغانی شاعر عرصه شکوفایی

نسترن قدرتی

نوشته اند :

استاد منوچهری دامغانی ، به قوه ابداع و نقش های بدیعی که می آفریند ، طبیعت دیگری عرضه می کند که هرگز نظیر آن را نمی توان یافت .

اندیشه خیال انگیز او ، با کلک موبین ، اوج هنر را می آفریند ، هنری که خواننده و شنونده را به اعجاب و ا می دارد .

منوچهری دامغانی به تمام معنی شاعر است .

و باز نوشته اند :

منوچهری دامغانی در عرصه وصف با اوانایی خارق العاده ای که دارد ، تنها با طبیعت بیرونی و ظاهری در کار است . وصف های او مبتنی بر دریافت حواس و مادی است .

او شاعری است واقع گرا ، در اشعارش مجال پرداخت به معانی وجدانی نیست . در وری تصاویر بدیع و متنوع ، امر معنوی و پیام خاصی ندارد . همه محسوسات است و بس !

و باز نوشته اند :

منوچهری شاعری است دریاری و به مدح سلاطین و امراء و بزرگان غزنوی پرداخته است .

این موارد انگیزه ای شد تا با مطالعه عمیق تری در دیوان استاد منوچهری ، پاسخی برای این نوشته ها داشته باشیم و اینک آنچه یافته ام :

در آغاز قصیده ای از منوچهری دامغانی به این دو بیت رسیدم که :

به نام خداوند ایزد علی که دادار دهر است و دادار مولی
ملیک سماوات و خلاق ارضین به فرمان او هر چه علوی و سفلی

و این خود زیباترین برداشت و پیام منوچهری است از عظمت و قدرت خدای جهان آفرین ، پادشاه آسمانها و خلاق جهان ، همه چیز در ید قدرت اوست و هستی به فرمان او . گل به یاد او می شکند بلبل سرود او را می خواند که او آفریننده هستی است و پاینده . توفیق از درگاه اوست و اوست پناه همه بندگان .

به مطالعه در شرح احوال بسیاری از شاعران موفق و عارف به این نتیجه می رسیم که آنها دو دوره زندگی را گذرانده اند . دوره اول در جوانی که به دربار راه می یافتند ، مدیحه سرا بودند . عزت و اعتبار فوق العاده داشتند چنان که مورد حسد واقع می شدند و دوره دوم زندگی ، با اشاراتی که دریافت می کردند ، به خویش باز می آمدند ، از مدیحه گوئی دست می کشیدند ، و با طی مراحل سلوک اعتبار دیگری می یافتند و امروزه با همین اعتبار مورد توجه هستند .

اما در مورد منوچهری : چنان که نوشته اند در سن ۳۲ تا ۳۳ سالگی ، در جوانی و در همان نخستین دوره زندگی جهان را بدرود گفته است . اجل به او مهلت نداد تا فرصتی برای دریافت آن جذبه های روحانی داشته باشد و از مدح که گفته اند : «مدح کمتر گفته است.» حتی از این مدحی که کمتر گفته است ، دست بردارد و تغییر روش دهد .

زندگینامه

استاد منوچهری دامغانی

به شعر

نام تو سبزه‌ترین زمزمه آغاز است
 یاد تو، بسازترین پنجره پرواز است
 گل به حکم تو شکفته ست با دامان چمن
 حکم تو برده جهان را به تماشای سمن
 سبزه از خاک بر آری زلفهای بهار
 باغ با یاد تو، همواره بود آینه دار
 طرب انگیز شود ساحت گلزار از تو
 عنبرامیز شود ابر گه‌ریار از تو
 دامن باغ پر از نسترن یاس شود
 بوی تو از نفس باغچه احساس شود
 خاک، از بارش یکریز معطر گردد
 دانه از لطف تو سرسبز و تناور گردد
 لب بلبل به غزلخوانی گل باز شود
 لاله باز زمزمه نور هم آواز شود
 باد، اشفته کند زلف گل و ریحان را
 مژده ارد زبهاران، چمن و لیستان را
 آسمان لؤلؤشهواری بریزد بر خاک
 گل‌گریبان کند از خنده باران صد چاک
 مرغکان نغمه دیدار تو را ساز کنند
 سمت آئینه دیدار پیری باز کنند
 از دل شام سیه، صبح پدیدار کنی
 نور را آینه در آینه تکرار کنی

هرچه زیبایی و لطف است زیبایی توست
 هر چه نقش است و نگار است، توانایی توست
 دامن دشت زلفطاف تو گلباران است
 ترجمان کرم، باغ و بهارستان است
 هر چه اینجاست زلف تو نشانی دارد
 ذره حتی به ثنای تو زبانی دارد
 هر چه هستیم نشانی زکرامات توایم
 هر که هستیم اشارت زعنایات توایم
 عاشق بی سروپائیم تو خود میدانی
 در خط سبز و لاییم، تو خود می دانی
 بنده در سایه مهر تو، سرافراز شود
 بساورش، با گل و با آینه دمساز شود
 ذوق و اندیشه و فکر و خرد و راه زتوست
 جان بیدار و دلی روشن آگاه زتوست
 بنده را بی تو مبادا! که بر آرد نفسی
 گه تو همواره به فریاد دل ما، برسی
 شعله شوق تو، در شعله کشاند دل را
 آتش عشق تو دیوانه کند عاقل را
 گر دلی غرق تماشاقت، ترا می خواهد
 بی خبر از همه دنیاقت، ترا می خواهد
 راهی دشت و دمن، راه تو را می پوید
 با گل از حسن جمال تو، سخن می گوید

در رخ گُل ، رخ زیبای ترامی ببیند
 در چمن جلوه گریهای ترامی ببیند
 رمز نام تو زمرغان چمن می شنود
 بوی تو از نفس سبز سمن می شنود
 نغمه قمری عاشق به غزل زندگی است
 شاعر شیوه منظوم خط بندگی است
 رفص شمشاد به حکم تو دل ما ببرد
 همه هستی ما را به تماشا ببرد
 گل ، حضوری است معطر ز توانایی تو
 نغمه چشمه اشاره است ، به دانایی تو
 تو به دامان چمن سرو و سمن پروردی
 گل نیلوفر و گلنار به بار آوردی
 تو به گلزار صفا دادی و به گل افشاندی
 تو دل عاشق ما را به تماشا خواندی
 گردمی یا نفسی بی تو رود ، آگاهی
 بنده ره گم نکند ، تا تو چراغ راهی
 دل اگر می رود از دست ، به هر کوی و دری
 به تماشای تو هستیم نه کار دگری
 استاد منوچهری دامغانی ، شاعر عرصه شکوفایی دولتشاه در تذکره الشعرا ، محل تولد او را بلخ دانسته ، ولی منوچهری خود صریحاً به محل تولد خود ، دامغان ، اشاره کرده است .

«وی تاج عمرانیان هم بدینسان

بیامد منوچهری دامغانی»

دامغان دیار منوچهری

در تو رازی است تا ابد جاری
 ای سراسر معطر از ایمان !
 مهد علمی و شهره در هنری
 غم تو را نیست تا خدا داری
 ای سرافراز و سر بلند صبور
 نور در نوری ، ای دیار خدا
 در رخشان به دامن آوردی
 یاد تو برقرار دورانهاست
 از گل و از بهار سرشاری
 راه سبز خداست ، باور تو
 مهد آئینه های تابانی
 نام تو شهره زمانه شده است
 وسعت بی کرانه ، دریاست
 چشمه های زلال در جانت
 هر چه گویم ، تو بهتر از آنی
 رونق بوستان ایران است
 یادگار بهار و خورشید است
 ای دیار حضور رو بیداری !
 ای گسلستان باور قرآن !
 دشت پسر لاله ، بهر پرگهری
 وسعتی سبز باصفا داری
 چشم بد ، از وجود پاکت دور
 شهر ایمان و عشق و مهر و صفا
 گوهر ناب ناب ، پروردی
 بندگی را و عشق را معناست
 گنج نایاب در هنر داری
 باور لاله های پرپر تو
 مثل باغ بهشت می مانی
 سبز و زیبا و جاودانه شده است
 آسمان کویری ات ، زیباست
 باغ آئینه هاست ، دامانت
 مهد آزادگان ایرانی
 آنچه از دیده تو پنهان است
 او «منوچهری است و جاوید است

« درباره تاریخ تولد او اطلاع صحیحی در دست نیست ، ولی ظاهراً در اواخر قرن چهارم (نیمه دوم) یا سالهای نخستین قرن پنجم به دنیا آمده است .»
 و با توجه به شواهد می توان فکر کرد که نباید تولد او از این تاریخ زودتر بوده باشد.

شعر زندگانی

شاید آن روز خسته از تکرار

روزی از روزهای دور زمان

شاید آن روز آفتابی و گرم

یا که روزی ز آرزو و سرشارا

در چه روزی؟ نگفته‌اند به ما

در چه فصلی؟ نمی‌شود معلوم

در چه سالی؟ هنوز مجهول است

که نبوده است شیوه ای مرسوم

آنچه را در کتابها خواندیم

سده چهار نیمه دوم

ما بنا را بر این گذاشته ایم

و حدود اوایل پنجم

باری آن روز روز خوب خدا

روزی از عطر آرزو و لبریز

روزی از روزهای سبز بهار

روز خوب بهار عطر آمیز

در دل شهری از صداقت‌ها

در دل شهر آب و آینه

در دیاری که مردمش بودند

باصفا و رها ز هر کینه

در دل کوچه ای که، اسم نداشت

شاید آن کوچه قدیمی شهر

در محلی که دور هم بودند

مردم ساده صمیمی شهر

خانه ای بود کز برو بامش

شادمانی و شوق می جوئید

از زلال ستاره‌های کویر

جرعه‌های زلال می نوشید

خانه شوق بر دو مکتب عشق ز

خانه ای از شکوفه آکنده!

خانه مهربانی و لبخند

خانه آفتاب تابنده!

باری! آن روز روز سبز خدا

خانه لبریز عطر باران شد

ناگهان با سرود و خنده گل

خانه، گلخانه بهاران شد

کودکی از تبار آینه

چشمه بر نرم بیکرانه گشود

و کمی شعر شادمانی را

بهر او، شاد و شادمانه سرود!

«از سخن منوچهری پیداست که اشعار متقدمین خاصه شعرای عرب را زیاد

خوانده و نسبت به آن انسی پیدا کرده است» چنانکه گوید:

«من بسی دیوان شعر تازیان دارم زیر»

گذشته از شعر و مضامین عرب، در لغت عرب نیز مهارت داشته و در ضمن قصاید

فارسی از آنها استفاده می‌کرده است.

«در علوم نیز دستی داشت و حکمت و پزشکی و نحو و نجوم می‌دانست.»

«من بدانم علم طب و علم دین و علم نحو.»

شاعر عرصه شکوفایی!

کودکی بعد سالیانی چند

نوجوانی ز عشق سرشار است

می‌شود با بهار همسایه

از غم و غصه سخت بیزار است

دل عاشق، دل شکفته او

خانه هر چه مهر و زیبایی است

مثل روح بهار سرسبز است

مثل آینه‌ها تماشایی ست

آشنا می‌شود به شعر عرب

روحش از موج نور می‌گیرد

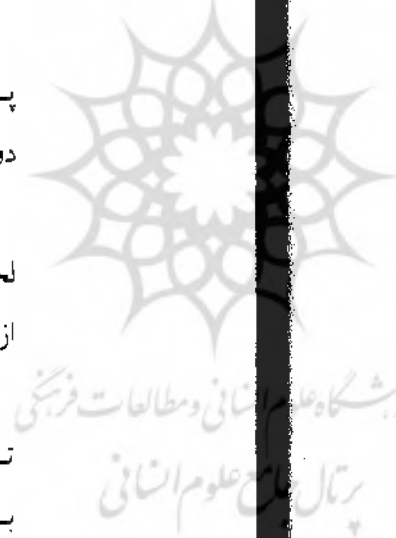
با همین آشنایی تازه

فکرو اندیشه اوج می‌گیرد

مثل حس گیاه می شکفت
می شود با طراوت و شاداب
یافته راه روشنائی را
گره از بال عشق وا کرده است
جانش از عطر عشق آکنده است
در رگش، شور و شوق می جوشد
نقش باغ و بهار می بیند
نرگس و یاس و سرو و نیلوفر
هر دم آوای عشق می شنود
شعر سبزینه های صحرایی
ادب آموز سالها، امروز
شاعر آفتاب و آب و بهار
شاعر خوش سخن «منوچهری» است
خالق واژه های سبزه و متین

شاعر جوان، منوچهری دامغانی با تشخیص استعداد به کانون قدرت راه یافت.
مثل پرستو

مثل یک آسمان پر از راز است
با دلی از ستاره ها سرشار
تغمه های زلال شوق و امید
می کند در خیال همراهی اش
با نسیم عطر عشق می آید
در دلش شعله ای فروزنده است
پا به پای نسیم جان پرور
دور از شهر و دور از خانه
لحظه در لحظه اوج می گیرد
از فراز ستاره می گذرد
تا دیار سرود و آینه
بال در بال آرزوهایش
مثل کوچیدن پرستوها
می رود تا نهایت رؤیا
مثل هر شاعر توانایی
که در این هجرت است، والایی



«در جوانی اشعاری نغز می سرود. در زبان فارسی، عربی و علوم متداول آن زمان، احاطه و تسلط کامل داشت.

با سن کم در ردیف شاعران درجه اول در آمد و حاسدان، نبوغ ذاتی و پیشرفت او را دوست نمی داشتند.

بر اثر کثرت اطلاع از شعر و ادب عرب، از قصاید معروف شاعران عرب، استقبال کرده است.»

شگفتا!

عطر گل یاد تو، زگلزار روان است
هر گوشه به یاد تو، گلی زمزمه خوان است
آوازه تو، ورد زبان همگان است
لطف سخت، سایه اعجاب زمان است
«چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است»

ای نام تو و یاد تو از آینه سرشار!

در گلسن زیبای تو، رفتیم تماشا
دیدیم همه نقش و نگاری، خوش و زیبا
مرغان همگی در طرب و شورش و غوغا
از عطر گل یاسمن و لاله حمرا
در صحن چمن شور قیامت شده بریا

دل رفت از این سیر به خلونگه اسرار!

از این همه زیبایی افکار، شگفتا!
زین ذوق و توانایی سرشار شگفتا
از طبع شکوفای گهربار، شگفتا!
وز لطف تماشایی پندار، شگفتا!

گفتیم شگفتا و دو صد بار شگفتا!

نغز است ترا شیوه و اندیشه و گفتار!

تو بلبل خوش لهجه گلزار صفایی
در باغ وطن، نغمه گر و نغمه سرایی
تو دژ ثمیّی و ترانیت بهایی
تو نادره دهری و گنجینه مایی
آن قدر بزرگی، که به توصیف نیایی

با سحر کلام و سخن نغز گهربار!

از شادی و شور و طرب و عشق، نویدی
هر آنچه ندیدند و ندیدیم، تو دیدی
گلزار بهشت است، به تصویر کشیدی
نشیده کسی آنچه که گفتند و شنیدی
با بال هنر رفتی و تا اوج رسیدی

قدر سخن توست زهر جمله پدیدار!

تو انجمن آرای گلستان جهانی
گنجی و به گنجینه اسرار نهانی
همراه و هم‌آ و از همه دلشدگانی
یعنی: همه جا و همه دم، ورد زبانی
تو گوهر یکدانه هر عصر و زمانی

بر قدر و مقام سخت، جمله به اقرار!

رانندی زگلستان چمن، زاغ و زغن را
ما از تو شنیدیم، بهاران چمن را
وصف گل آشفتهگی زلف من را

نگاهی به شرایط طبیعی، انسانی و اقتصادی و جاذبه های

شهرستان دامغان زادگاه استاد منوچهری

پرویز کردوانی (۱)

مقدمه :

در مراسم باشکوهی که برای بررسی شخصیت و افکار و اندیشه های شاعر بلند آوازه کشورمان، استاد منوچهری دامغانی به همت والای اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان سمنان برگزار می شود، بنظر می رسد که ابتدا لازم است شرایط طبیعی و انسانی زادگاه این شخصیت برجسته، مورد بررسی قرارگیرد زیرا، عوامل طبیعی و انسانی زادگاهش در شکل گیری شخصیت و پرورش افکار و اندیشه هایش بدون شک مؤثر بوده است. اما چون مطالب درباره اوضاع طبیعی و انسانی یک شهرستان خیلی زیاد است و ذکر یکایک و جزئیات آنها در حوصله این مقاله نیست، سعی می شود فقط به نکات اساسی پرداخته شود و بر این اساس، برخی عوامل طبیعی و اقتصادی و انسانی و نیز توانهای محیطی و جاذبه های توریستی این شهرستان، به اختصار مورد بررسی قرار می گیرد.

۱ - موقعیت ریاضی و جغرافیایی، توپوگرافی و زمین شناسی

دامغان بین ۵۳ درجه و ۴۲ دقیقه تا ۴۵ درجه و ۴۹ دقیقه طول شرقی و ۳۶ درجه تا ۳۴ دقیقه عرض شمالی قرار گرفته است. این شهرستان محدود است از شمال به کوههای البرز و از جنوب به دشت کویر و از غرب به شهرستان سمنان و از شرق به

بی مرزی زیبای هر دشت و دمن را
کسردی زهنر، شهره و آوازه وطن را

همراز تویی با سمن و سوسن گلنارا!

در گلشن شوق تو، خوشاگشت و گذاری
تو خالق گلزار پر از نقش و نگاری
رخسار چمن را به هنر آینه داری
شایسته ترین شاعر این شهر و دیاری
از نسل گل و لاله و از ایل و بهاری

از طایفه سروری و همزاد سپیدار!

گفتند خزان و نه خزانی که تو گفتی
گفتند، ولی کی به بیانی که تو گفتی
دیدیم بهار نه از آنی که تو گفتی
نی گردش آن باد وزانی که تو گفتی
هرگز نشدیدیم چنانی که تو گفتی

هر چند که گشتیم در این دایره بسیار

* - استاد گروه آموزشی جغرافیا دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و عضو انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان سمنان